

بررسی نظام‌های حکومتی غرب از دیدگاه سفرنامه نویسان ایرانی عصر قاجار (با تکیه بر اصل حاکمیت ملت، تفکیک قوا، قانون و انتخابات)

دکتر رضا شعبانی^۱

کیوان شافعی^۲

چکیده

عصر قاجار یکی از دوره‌های مهم تاریخ ایران است، به دلیل آن که در این دوره وقایع گوناگون و مهمی در تاریخ ایران و جهان روی داد. ایرانیان در این دوران از طریق مسافرت‌هایی که به غرب انجام دادند، با تمدن جدید غرب آشنا شدند و در برابر پیشرفت آن دچار حیرت و سردرگمی گشتند. این پژوهش به پاسخ‌گویی بدین پرسش می‌پردازد که، نظام‌های حکومتی غرب در سفرنامه‌های ایرانی عصر قاجار چگونه توصیف گردیده و دارای چه مشخصه‌هایی هستند؟

از نخستین نشانه‌های تمدن جدید که نظر ایرانیان را جلب کرد، نهادهای مدنی جدید، نظام‌های سیاسی جدیدی همچون «سلطنت مشروطه» و «جمهوری» و مفاهیم سیاسی و اجتماعی جدیدی چون «قانون»، «آزادی»، «انتخابات»، «مجلس» و ... بود. آنان در صدد مقایسه‌ی این نظام‌ها با نظام سیاسی موجود در ایران برآمدند. این افراد در برابر پیشرفت‌های دموکراتیک غرب دچار شگفتی شدند و جامعه‌ی خود را در قیاس با آن عقب افتاده یافتند و حاصل مشاهدات، حیرت و سرگردانی خود از تمدن غرب را در قالب سفرنامه‌هایی به ایران انتقال دادند. براساس این برداشت‌ها و توصیف‌ها می‌توان تفاوت‌های زیادی بین نظام استبدادی و مطلقه‌ی سلطنتی حاکم بر ایران عصر قاجار و ساختار دموکراتیک حاکم بر غرب مشاهده کرد. آشنایی ایرانیان با تمدن جدید مقدمات اخذ برخی از مظاهر تمدنی غرب را فراهم نمود. در این مقاله، درصدد بررسی نظام‌های حکومتی غرب از دیدگاه سفرنامه نویسان ایرانی عصر قاجار برآمده‌ایم.

واژگان کلیدی: قاجار، سفرنامه نویسان ایرانی، تمدن غرب، نظام استبدادی، نظام دموکراتیک

^۱. دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام و استاد گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

^۲. دانشجوی دوره‌ی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

مسئول مکاتبه: Kaivan_shafei@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۲/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۵/۱۵

مقدمه

این پژوهش به بررسی نظام های حکومتی غرب براساس سفرنامه های ایرانی عصر قاجار، می پردازد.

عصر قاجار یکی از دوره های مهم تاریخ ایران است، به دلیل آن که در این دوران رویدادهای گوناگون و مهمی در تاریخ ایران و جهان روی داده است. در این روزگار است که دامنه ی علم و صنعت در جهان رو به توسعه ی سریع گذاشت و در بیشتر مظاهر زندگی بشر تغییراتی پدید آمد. ایران در این روزگار رابطه ی خود را با جهان خارج بیش از پیش توسعه داد و با برخی از مظاهر تمدن جدید آشنایی پیدا کرد. برخی از ایرانیان در همین دوران برای فراگیری علوم و فنون جدید، از قبیل طب جدید، مهندسی، زمین شناسی، توپ ریزی و ... به خارج رفتند. برخی از زمامداران و رجال کشور نیز دست به سیر و سیاحت زدند و با پیشرفت فنون جدید آشنایی یافتند. تحت تأثیر اتفاقاتی که پس از جنگ های ایران و روس رخ داد، رجال ایرانی نسل اول قاجار دچار نوعی سردرگمی شدند. این افراد که از طبقات نخبه ی ایرانی محسوب می شدند، با مسافرت به غرب و مشاهده ی تمدن و پیشرفت های اروپا، دچار شگفتی شدند و جامعه ی خود را در مقایسه ی با آن بسیار عقب مانده یافتند و حیرت نامه ها نوشتند. یکی از مهم ترین مظاهر تمدن جدید که نظر سفرنامه نویسان ایرانی را به خود جلب کرد، ساختار سیاسی دموکراتیک حاکم بر غرب بود.

با توجه به اهمیت فراوانی که سفرنامه ها در روشن ساختن زوایایی تاریک و پنهان تاریخ دارند، و با توجه به جایگاه ویژه ای که دوره ی قاجار، به دلیل اولین تماس های مستقیم ایرانیان با غرب دارد، سعی بر آن است که به بررسی نظام های سیاسی حاکم بر غرب از دیدگاه سفرنامه نویسان ایرانی پرداخته شود.

بررسی نظام های سیاسی حاکم بر غرب و ایران در قرن ۱۹ م / ۱۳ ق

دموکراسی دوره ای از تاریخ اروپاست که آغاز و نماد آن، سقوط زندان باستیل در پاریس بود. باستیل زندان مخوفی بود که مردم پاریس در ۱۴ ژوئیه ی سال ۱۷۸۹ م به آن حمله بردند و آن را ویران کردند. زندان باستیل نماد سلطه ی ستمگرانه ی نظام سلطنت و اشرافیت بود و نابودی آن آغاز انقلاب فرانسه را مشخص کرد و نشان دهنده ی آغاز زوال رژیم استبدادی بود. انقلاب فرانسه با این که نتوانست دموکراسی را به آرامی در زندگی سیاسی فرانسویان وارد کند، اما یک رویداد تاریخی جهانی به حساب می آید. این انقلاب ظهور دموکراسی و ارزش های همراه با آن را، یعنی آزادی، برابری و عدالت، نوید می داد (کیویستو، ۱۳۸۳: ۷۱ - ۷۲)

و در نتیجه ی تضاد منافع بین طبقه ی اشراف و فقرا به وجود آمد. اگر تحولات اجتماعی فرانسه از سده ی یازدهم میلادی به بعد، پنجاه سال به پنجاه سال بررسی شود، مشخص می گردد که در پایان هر یک از ادوار، تحول عمیقی در جامعه صورت گرفته است؛ بدین نحو که اشراف مراتب اجتماعی را به طرف پایین طی کردند؛ در حالی که فقرا نیز قدم های جدیدی به طرف بالا برداشتند؛ یعنی در حقیقت یکی به طرف پایین و دیگری به سوی بالا حرکت کرد. در نتیجه، در پایان هر نیم سده به یکدیگر نزدیک تر شدند و تضاد اصلی بین آن ها در انقلاب کبیر متجلی گردید (توکویل، ۱۳۸۳: شصت و هشت).

انقلاب فرانسه شاخص ترین تغییر برداشت مردم از حکومت و رابطه ی آن با مردم بود و آغاز دوران دموکراتیک و پایان عصر استبداد را که در آن پادشاهان خود را با دولت یکی می انگاشتند و مردم صرفاً رعایای شاه در نظر گرفته می شدند، مشخص کرد. دموکراسی، با اعطای اقتدار نهایی به مردم، این وضعیت را تغییر داد و حکومت تبدیل به نهادی گردید که هدف آن فراهم نمودن زمینه ی عملی شدن منافع مردم بود. در دوران حاکمیت دموکراسی، سیاست وارد عرصه ی عمومی گردید و به مسایل شخصی افراد احترام بیشتری گذاشته شد. به عبارت دیگر، یکی از مهم ترین شاخص های تجدد و دموکراسی در هر جامعه، میزان «عمومی شدن» سیاست و «خصوصی شدن» خلوت ذهن و زبان و خانه ی مردم است.

در دوران استقرار دموکراسی در غرب، حقوق مدنی نخستین حقوقی بود که برقرار گردید. این حقوق، مسایلی مانند آزادی بیان، حق محاکمه ی منصفانه و دسترسی برابر به نظام قانونی را در بر می گرفت. حقوق سیاسی پس از حقوق مدنی پدید آمد و شامل حق رأی، نامزدی برای مقامات انتخابی، حق مشارکت در احزاب سیاسی و مشارکت به شیوه های گوناگون در فرآیند قانونگذاری می گردید (کیویستو، همان: ۸۶). به طور کلی، اروپاییان در سراسر سده ی نوزدهم میلادی بین رژیم های سیاسی دموکراتیک و غیر دموکراتیک سرگردان بودند، تا این که به تدریج دموکراسی، یا بنا به گفته ی ماکس وبر، سلطه ی «قانونی-عقلایی» (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۸۳: ۱۵۶) در کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی که شاهد ظهور جامعه ی سرمایه داری صنعتی بودند، ریشه گرفت و گسترش یافت (کیویستو، همان: ۱۸).

سفرنامه نویسان ایرانی از ورای شیشه ی کبود اعتقادات و تعلقات سنتی خود به نظام های سیاسی جدید غرب نگریسته و در حد توان توصیفاتی از آن ارائه داده اند. پیش از پرداختن

به این موضوع، لازم است اشاره‌ای کوتاه نیز به نظام سیاسی حاکم بر جامعه‌ی ایران عصر قاجار تا انقلاب مشروطیت، داشته باشیم.

نظام حکومت قاجاریه، اعتقاد به حاکمیت پادشاهی استبدادی و تقدس وجود سلطان را از صفویان به ارث برده بود. در چنین حکومتی، شاه ظل الله فی الارض (مظفرالدین شاه قاجار، [بی تا]: ۱۱-۱۲ و ۲۴) و سلطنت او موهبتی الهی محسوب می شد. امر او لازم الاجرا و اطاعت او بر همگان واجب بود. کلام او قانون و خود نیز مجری قانون بود. شاه از قدرتی پر دامنه و مطلق العنان برخوردار بود. اعلان جنگ، عقد صلح، بستن پیمان، واگذاری تیول، اعطای مناصب، تعیین و وصول مالیات و ... برعهده ی او بود. همچنین او بالاترین مرجع در نظام قضایی کشور محسوب می شد و اختیار مرگ و زندگی همه‌ی اتباع کشور در دست او قرار داشت. شاه نهایتاً می توانست نسبت به مال و منال هر یک از شهروندان کشور ادعا داشته باشد و با این اختیارات، شکل حکومتی ایران، استبدادی و آمرانه به شمار می رفت و این استبداد و آمریت تا پایین ترین سطوح دولت امتداد و بازتاب می یافت (فوران، ۱۳۸۵: ۲۱۴). به عبارت دیگر، گفتمان سیاسی مسلط بر این دوره، گفتمان (پاتریمونیالیسم سنتی) بود که سابقه ای به قدمت تاریخ ایران داشت. این گفتمان مسلط، گفتمانی سلطنتی-مذهبی محسوب می شد و الگویی از پدرسالاری سیاسی و اجتماعی، اقتدار مطلق، اطاعت مطلق، قداست حکومت و رابطه‌ی معنوی بین دولت و خداوند را ترویج می کرد (ملک پور، ۱۳۸۱: ۵۳-۵۴).

قاجارها پس از آن که تاج و تخت را به دست آوردند، به حکام مستبدی تبدیل شدند و برای این که بتوانند قدرت متزلزل خود را بر رعایایشان تحمیل کنند، همواره چنین وانمود می کردند که قدرتشان مقدس است. حکومتی که آقا محمد خان آن را تأسیس کرد، به تدریج از سادگی و بی آلایشی به سمت تجمل پرستی گرایش پیدا کرد و پادشاهان آن هر یک درصدد استحکام بنیان سلطنت خود برآمدند. آن ها ایران را در حکم سرزمینی می پنداشتند که به زور تسخیر شده است بنابراین با مردم به مثابه‌ی یک ملت مغلوب رفتار می کردند و تنها فکر و ذکرشان این بود که چگونه به بیشترین وجه ممکن از آنان پول بگیرند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۷۰). دولت قاجار سازمانی بود عملاً غیر متمرکز، با شیوه‌ی اداره ی ایلپاتی که هدفش ایجاد تعادل بین قدرت های محلی (خان های ایلات، حکام ولایات و...) بود. رژیم استبدادی حکومت قاجار به مرور زمان استحکام یافت و در دوران طولانی سلطنت ناصرالدین شاه به کمال خود رسید.

تا اواسط دوره ی قاجاریه تفاوتی بین دولت و دربار وجود نداشت. دولت در وجود دربار و دربار در وجود شاه مستحیل شده بود. هدف تمام تشکیلات و سازمان های رژیم استبدادی در هر کشور، صیانت از مقام سلطنت و استقرار و نفوذ سلطه ی شاه بوده است، که این امر در مورد حکومت قاجار نیز صادق است.

نظام های سیاسی حاکم بر غرب از دیدگاه سفرنامه نویسان ایرانی

ایرانیان پیش از آن که به خارج مسافرت کنند، حکومت پادشاهی را بر طبق اندیشه ی سیاسی و آموزه های دینی، تنها نظام سیاسی مشروع در جامعه می دانستند. در اندیشه ی سیاسی ایرانی، سلطان «ظَلَّ اللهُ فِي الْأَرْضِ» و جانشین خدا بر روی زمین محسوب می گردید. اما با مسافرت آن ها به غرب نظام های سیاسی جدیدی، همچون «سلطنت مشروطه» و «جمهوری»، نظر آن ها را به خود جلب کرد و درصدد مقایسه ی این نظام ها با ساختار سیاسی موجود در ایران برآمدند.

میرزا ابوطالب خان اصفهانی، مؤلف مسیر طالبی، به انواع نظام های حکومتی در اروپا اشاره می کند و می نویسد: «قوانین ریاست هر یک از ملوک یرپ بر طریق خاص است. در بعضی پادشاه مختار است، و در بعضی امیران، و در بعضی رعایا، و در بعضی به اتفاق هر سه کار می شود، و در بعضی پادشاه مطلق نیست، و در بعضی از آن تمام حکام فرنگ شریکند و در بعضی بعض» (میرزا ابوطالب خان، ۱۳۶۳: ۲۸۷). وی نظام سیاسی حاکم بر انگلستان را سلطنتی مشروطه معرفی می کند و درباره ی آن می نویسد: «وضع ریاست و حکمرانی او به مشورت رعایا و امرا معمول است» و از چهار جزء مشترک؛ پادشاه، ولیعهد، مجلس وزراء، و پارلمان تشکیل شده است. شخص اول کشور و «جزء اعظم» آن گروه «پادشاه» است که دارای اختیارات فوق العاده ای می باشد به گونه ای که حتی «تبهکاران مفتی به قتل» را می تواند ببخشد. البته در این ساختار پادشاه چندان هم مطلق العنان نیست زیرا اگر پادشاه به صورت خودسر عمل کند و در «امور مرجوعه به پرلمنت» مشورت نکند و یا «مخالفت صوابدید ایشان» عمل نماید، ترس شورش و «بلوای عام» وجود دارد. «ولیعهد» جزء دوم آن گروه می باشد که «نخستین فرزند پادشاه» است و تا زمانی که پادشاه در قید حیات باشد «دخل در امورات سلطنت» ندارد. اگر ولیعهد پیش از پادشاه از دنیا برود، پسر بزرگ او و اگر پسر نداشته باشد، دختر او، و اگر فرزندی نداشته باشد، برادر کوچکترش، یعنی پسر دوم پادشاه که «اکثر امیر الامرا و حکمران کل سپاه» است، به عنوان پادشاه منصوب می گردد. وی در ادامه، طی عبارتی، سرخوردگی خود از جنگ های جانشینی و تبعات منفی آن در

کشورش را به خوبی نشان می دهد و می نویسد: لذا در این کشور «رسم نزاع برادران بر سلطنت» وجود ندارد و «غیر محق» نمی تواند ادعای سلطنت کند (همان: ۲۳۹ - ۲۴۰).

هیئت وزیران یا «مجلس وزرا»، جزء سوم آن گروه را تشکیل می دهد که «دخل تمام بر کار ملک و ریاست» دارد. این هیئت از ۹ وزیر تشکیل شده است که وظایف آن ها مشخص و جدا از همدیگر می باشد؛ اما برای آن که از کار یکدیگر اطلاع پیدا کنند، هر «یک در دفتر دیگر، نویسندگان و حصّه» دارند. نخستین وزیر کابینه، وزیر خزانه است که «اعظم وزراست» و «تحصیل مال از افراد پرلمنت و خرج آن به مصارف مختلفه» بر عهده ی اوست. لذا به عنوان نماینده ی پادشاه و کابینه، در پارلمان حضور می یابد و «چون افراد پرلمنت را در امور ذاتی خود بیم و امید از بارگاه سلطانی می باشد»، این وزیر از میان نمایندگان «کسی را به عطای خطاب بزرگی و کسی را به عطای منصبی در ولایت خود، و کسی را به عطای خدمت و مال» موافق نظر خود می کند، و چون «اجرای امور در پرلمنت» مشروط به «کثرت قایلان بر مانعان» است، به این وسیله لایحه ی مورد نظر خود را به تصویب نمایندگان می رساند. او همچنین به دلیل آن که پادشاه و امراء بدون رای و نظر مجلس کاری انجام نمی دهند، با نفوذی که بر نمایندگان مجلس دارد، می تواند به «بهانه عدم رضای پرلمنت» از «احکام پادشاهی که مخالف صوابدیدش» باشد، ممانعت به عمل آورد. دیگر وزراء عبارت اند از: خارجه، داخله، جنگ، عدلیه، وزیر شریعت عیسوی، وزیر نیروی دریایی، وزیر توپخانه و وزیر امورات هند (همان: ۲۴۱ و ۲۴۸).

نهایتاً جزء چهارم آن گروه و قدرتمندترین آن ها، پارلمان است. نحوه ی انتخاب اعضای آن به این صورت است که مردم هر شهر و روستا «به همان روّیه کثرت قائلین بر مانعین» از میان خود فردی «دانشمند متین مغز» را به عنوان نماینده بر می گزینند و به «دارالملک» می فرستند. آن نماینده «هفت زمستان که مجلس پرلمنت در لندن» است، در «پرلمنت هوس» حاضر می شود و بر امور جاری کشور نظارت می کند. اولین وظیفه ی نمایندگان مجلس آن است که لایحه ی بودجه یا «نقشه خرج آن سال» که توسط هیئت وزیران تدوین شده است، مورد بررسی قرار می دهند و بعد از «حک و اصلاح» هزینه های آن سال را به صورت مساوی در قالب مالیات بر مردم تقسیم می کنند. همه ی امور مربوط به «صلح و جنگ» و «جمله کارهای جدید» منوط به تأیید پارلمان است. رأی و نظر «پادشاه و امراء و سایر عقلای انگلش» در امور کشوری، ابتدا به مجلس فرستاده می شود و اگر مورد پسند قرار گیرد، «زر اخراجات آن» را تأمین و فرمان اجرای آن را صادر می نماید. وی درباره ی حیطة-ی اختیارات مجلس می گوید: به طور کلی، «قانون ریاست ملک و تجارت و عدالت، و هر که

در انگلش است»، همگی «ساخته رأی همین پرلمنت» است. مؤلف مسیر طالبی، بر خلاف جامعه‌ی خود که قوانین جزایی و کیفری منطبق بر قوانین ثابت شرع اسلام بود، تدوین این قوانین و جرح و تعدیل در آن را نیز در انگلستان جزو اختیارات مجلس معرفی می‌کند و می‌نویسد: «حتی حدود گنهکاران هم تعلق به شریعت و احکام سماوی ندارد» بلکه «به اقتضای وقت و حال طبایع و تجربه قضا، احکام و حدود بر گردانند و شدیدتر و سهل‌تر سازند» (همان: ۲۵۰-۲۵۱).

میرزا ابوالحسن خان ایلیچی، مؤلف حیرت‌نامه، درباره‌ی نمایندگان مجلس می‌نویسد: «خاصیت و کلاء این است که همواره جانب رعیت را از دست ندهند و از راه صداقت و خیرخواهی شاه و رعیت سخن گویند» (ایلیچی، ۱۳۶۴: ۱۶۸؛ ن.ک: حاج سیاح، ۱۳۸۳: ۲۰۸؛ اعتصام‌الملک، ۱۳۵۱: ۴۲-۴۳؛ رضاقلی میرزا، ۱۳۴۶: ۵۴۰). وی همچنین به افرادی اشاره می‌کند که در مجلس صورت مذاکرات را می‌نویسند و هر روز در نشریات چاپ می‌کنند تا «خلق الله همگی» از مصوبات و مذاکرات مجلس اطلاع یابند (ایلیچی، همان: ۳۰۸؛ ن.ک: اعتصام‌الملک، همان: ۴۴).

میرزا ابوطالب خان به مجلسی دیگر موسوم به «هوس لارد» یا «مجلس سنا» اشاره می‌کند، که اعضای آن را اشراف و نجبا تشکیل می‌دادند. او به وظایف این مجلس اشاره ای نمی‌کند و صرفاً می‌نویسد: «روز تفرقه پرلمنت از لندن، پادشاه با کوبه و حشمت تمام، معه امرا و ایلیچیان اطراف، و شاهزادگان در لباس احتشام بدان خانه می‌خرامد، و جمعیتی عظیم از اعزه شهر و زنان امراء، که اذن گرفته آمده‌اند، رو می‌دهد» (میرزا ابوطالب خان، همان: ۲۵۱؛ ن.ک: رضاقلی میرزا، ۱۳۴۶: ۵۴۰ و ۵۴۱).

یکی از مقامات سیاسی که در انگلستان جنبه‌ی انتخابی دارد، شهردار یا «لاردمیر» است، که حکومت او «خصوصیت به «ستی» که یکی از شهرهای ثلاث لندن و سکنای تجار و متمولین است، دارد». با وجود آن که «شهر پادشاهی» از یک طرف به «ستی» چسبیده است، پادشاه در آن بخش از شهر هیچ نفوذی ندارد. شهر «ستی» به بیست و چهار بخش تقسیم شده است و در هر بخش افرادی موسوم به «فریمن» ساکن هستند. فریمن‌ها از میان خود بیست و چهار «لیورمن» انتخاب می‌کنند و لیورمن‌ها نیز یک «الدرمن» برای هر بخش از میان خود بر می‌گزینند. منصب لاردمیری هر سال به رأی گذاشته می‌شود و طریقه‌ی انتخاب آن به این صورت است که «جمیع لیوری های حاضر ستی» در «کمن هال» که «موضع ملاقات لاردمیر به اعزه ستی است، در هر سه سال جمع می‌آیند و نام دو کس از

الدرمن ها اختیار نموده متفرق می شوند. سپس هر بیست و چهار الدرمن فراهم آمده، از آن دو، یکی را به منصب لاردمیری تعیین نمایند» (میرزا ابوطالب خان، همان: ۲۵۵-۲۵۶).
میرزا ابوالحسن خان ایلچی درباره‌ی شرط لاردمیر شدن، می نویسد: «شرط شدن لردمهر این است که از امرا و بزرگان باشد، گاه هست که یک کفش دوز یا آهنگر یا امثال ایشان را آورده و در آن یک سال اساس سروری و حکومت برای او برپا می نمایند و بعد از انقضای سال معزول شده، به کسب اول بازگردد» (ایلچی، همان: ۲۷۲-۲۷۳؛ ن.ک: شیرازی، همان: ۲۶۶-۲۶۷).

همان گونه که اشاره کردیم، منشاء تدوین و تصویب تمام قوانین جاری انگلستان، پارلمان است. هر چند جرج سوم در آن زمان اختیار عزل قضات را از خود سلب نمود، تا آن ها «در اجرای احکام حق، از کسی پروا نکنند»، اما وزیر عدلیه همانند قاضی القضاات بر عملکرد تمامی قضات کشور نظارت دارد. در انگلستان دستگاه قضایی حق اجرای قانون را ندارد لذا قوانین برای اجرا به پادشاه ارجاع داده می شود و هرگاه پادشاه بخواهد کسی را عقو کند «مختار است» و الاحکام قاضی لازم الاجرا می باشد (میرزا ابوطالب خان، همان: ۲۳۹ و ۲۴۸). وی درباره‌ی قانون مداری مردم انگلستان می نویسد: همگی در رعایت قوانین تلاش بسیار دارند، چون «رونق کار خود را» نتیجه‌ی «قوانین مرعیه خود» می دانند و در تجاوز از آن «چون بید لرزان و چنان هراسانند که کسی بر زوال سلطنت و ملت نبوده است» (همان: ۲۳۱-۲۳۲؛ ن.ک حاج سیاح، ۱۳۸۳: ۴۴). تمامی مردم از «اعالی و ادانی» در برابر قانون مساوی هستند و بر این اساس «پادشاه و رعیت» هیچ فرقی با هم ندارند و هر یک در قبال قانون مسئول هستند.

بنا به گفته‌ی مؤلف مسیر طالبی، هر چند در عرصه‌ی روابط اجتماعی از لحاظ نظری همه‌ی افراد جامعه با هم برابر هستند، اما «رسم سویت کوچک و بزرگ در چند محل و به حسب ظاهر است، زیرا که آرام زندگی اعالی را با ادانی هیچ نسبت نیست» (میرزا ابوطالب خان، همان: ۲۳۲). میرزا ابوطالب خان همچنین با مشاهده‌ی قوانین دولت عثمانی که در آن زمان به دلیل منشاء اسلامی، شباهت های زیادی به قوانین جاری در کشورش داشت، آن را با «آن همه اندراس، عدل قوانین ریاستهای اسلامی» می خواند و درباره‌ی نافذ بودن حکم شرع و قانون، می گوید که حتی «پادشاه قوت سفک دماء و اجرای هوس ها و اغراض نفسیانه ندارد» و قاضیان آنجا اگرچه اکثراً «رشوت خوار و بی علم» می باشند، اما بسیار «قوی حکمند» و

«حکام را قدرت دخالت در کار آنها نیست» و حکمی که صادر می کنند، «صواب باشد یا خطا» امکان تغییر ندارد (همان: ۳۶۶-۳۶۷).

میرزا ابوالحسن خان ایلچی با تصویری که از پادشاه و آداب و رسوم تشریف در دربار ایران داشت، خیال می کرد رفتن به حضور پادشاه انگلستان نیز تقریباً مانند همان است که در ایران معمول می باشد یعنی پادشاه وجود مقدسی است که فقط چند نفر خاص می توانند به او نزدیک شوند. سفیر ایران پادشاه انگلستان را در قصر ملکه ملاقات نمود و این ملاقات بسیار ساده و بی تکلف بود. بر عکس دربار ایران که به محض رؤیت شاه از دور بایستی با احتیاط فراوان جلو رفت و پیوسته تعظیم نمود و تقریباً در یک فاصله ی معینی کفش ها را از پا درآورد و با اجازه داخل اتاق پادشاه شد، در حالی که شاه خودش بر روی تخت جلوس نموده است، در انگلستان این تشریفات وجود نداشت و سفیر مستقیماً وارد اتاق پادشاه شد و در حالی که پادشاه خود در وسط اتاق سر پا ایستاده بود و تعظیم هم لازم نداشت، کفش خود را هم از پای در نیاورد و عجیب تر از همه این که سفیر ایران اعتبار نامه اش را مستقیماً به دست خود پادشاه داد. هنگامی که سفیر ایران داخل اتاق پادشاه شد و دید فقط یک پیرمرد در وسط اتاق ایستاده است، ابتدا تصور نمود که این شخص دربارن اتاق پادشاه است، ولی فوراً به او گفته شد پادشاه همین است (ایلچی، همان: ۲۸).

میرزا صالح شیرازی در سفرنامه ی خود شرح حکومت مشروطه ی انگلستان را با صدور فرمان کبیر معروف به «ماگناکارتا» آغاز می کند و پس از شرح طغیان بزرگان انگلیس علیه شاه و کشمکش بین آن ها می نویسد: «بالاخره پادشاه تسلیم خواست آنها گردید». وی در ادامه مردم انگلستان را در چهارصد سال پیش (از مسافرت خود به آنجا) از لحاظ تمدنی مردمانی «شریر و مفسد و خون ریز» مانند «سایر ولایات عربستان و غیره» معرفی می کند و می نویسد: «از چهارصد سال قبل، الی حال مردم روی به طریقی نموده اند، بالفعل این را، بهتر از همه ممالک ساخته اند و هر یک از پادشاهان به وسیله ای از وسایل، درصدد تربیت و ترقی مردم برآمدند و دیگری بعد از آن در انجام و اتمام بنیادی که پادشاه سابق گذارده بود» (شیرازی، همان: ۱۹۳؛ ن.ک: رضاقلی میرزا، ۱۳۴۶: ۵۷۴).

اصول حکومت انگلیس در تفکر میرزا صالح تأثیر ژرف داشته و بارها درباره ی آن سخن گفته است. وی از پارلمان انگلیس به «مشورتخانه»، مجلس عامه را «خانه وکیل رعایا» یا «هوس کامن» و «مجلس عام» می خواند و از مجلس لردها به «خانه خوانین» یا «هوس لارد» نام می برد و آنچه درباره ی اصول حکومت انگلیس می آورد، نکته سنجی و بینش او را

می رساند. او درباره ی قواعد کشورداری در انگلستان می نویسد: «قواعد دولت داری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است به خود انگلند. به این معنی که هیچکدام از ممالک دنیا نه به این نحو منتظم است و نه به این قسم مرتب. سالها جانها کنده و خونها خورده و خونها ریخته اند تا اینکه به این پایه رسیده است. بالجمله کلیه دولت انگلند منقسم به سه قسم است: اولاً، پادشاه، ثانیاً، لاردها و یا خوانین، ثالثاً، کامن و یا وکیل عامه مردم» (شیرازی، همان: ۲۹۴). وی در ادامه اختیارات پادشاه را این گونه بیان می کند: صدور فرمان جنگ و صلح، عزل و نصب وزراء، فرستادن وزیر به ممالک دیگر، نصب «ارچ بیشاپ» و «بیشاپ» از مقامات مذهبی، و نصب فرماندهی کل نیروهای نظامی. همچنین پادشاه و منسوبان او از دادن خراج و مالیات معاف هستند و یک میلیون تومان از طرف پارلمان «به جهت اخراجات سالیانه» ی خاندان سلطنتی معین گردیده است (همان: ۲۹۴-۲۹۵).

وی از ارکان سه گانه ی مملکت انگلستان، توجه خاصی به «مجلس عام» دارد و درباره ی چگونگی انتخاب وکلای مجلس می نویسد: سعی می کنند فردی را برای نمایندگی انتخاب نمایند که «عادل و فرزانه و مرد درست» باشد. اول این که «طفل نباشد و سن او از بیست و یک سال زیاد باشد». فرد انتخاب شده دارای سابقه ی کیفری نباشد، چون «هر کس تقصیری کرده است که واجب تنبیه بوده، ایضاً مورد خطا کردن، خواهد بود». آن فرد حقوق بگیر و کارمند پادشاه نباشد، «به علت اینکه پادشاه می تواند در ضمن خدمت، آن ها را مرجوع به شغلی دیگر فرماید و کار رعایا در این صورت معوق ماند». نماینده ی معرفی شده توسط هر شهر یا روستا، بایستی از مجلس نیز رأی اعتماد بگیرد و استوارنامه ی او توسط دیگر نمایندگان به تصویب برسد. به دلیل آن که «مطلقاً اختیار اجزای مشورتخانه به عهده رعایا است» و هیچ کس نباید به زور آن ها را وادار به رأی دادن به شخصی خاص کند، بایستی یک روز پیش از برگزاری انتخابات، «سرباز نظام و سپاه سلطانی از محل مزبوره الی دو میل فاصله دور شده» و تا یک روز بعد از اعلام نتیجه ی نهایی انتخابات به آن محل برنگردند. معتقدان به مذهب کاتولیک نمی توانند وارد مجلس شوند. زنان نه می توانند نماینده ی مجلس گردند، و نه حق رأی دارند. افرادی می توانند رأی بدهند که یا ساکن شهر «فریمن» باشند و یا اگر از «اهالی دهات هستند باید صاحب ملک و یا زمینی بوده که در سالی دو تومان، مداخل زمین داشته باشد». هیچ یک از «غربا یا خلاف مذهب انگریزی، یعنی پراتستنت» نمی توانند نماینده ی مجلس شوند. «جاج ها» و کشیشان کلیسا نیز نمی توانند «وکیل رعایای انگلند» شوند. در خصوص منع رشوه دادن در انتخاب نمایندگان ملت

می نویسد: در صورتی که معلوم شود یکی از نمایندگان مجلس «به ساکنین رشوه داده است که او را اختیار کنند»، فوراً او را از مجلس اخراج می نمایند. نمایندگان مجلس اجازه دارند «هرچه به ذهن آنها رسد، در امور ملکی و سایر مواد» بیان کنند و هیچ کس را «یارای ممانعت آن ها از گفتگوی مزبور نیست و هیچ کس را نباید تمسخر کنند» به گونه ای که اولین حرف پادشاه در روز گشایش مجلس این است که «احدی نباید استهزا به دیگری» کند (همان: ۲۹۶ تا ۲۹۸).

میرزا صالح همچنین درباره ی قدرت مجلس عام، می گوید: «اگر پادشاه حکمی جاری کند که موافق مصلحت ولایتی نباشد، وکیل رعایا مقاومت و ممانعت در جریان حکم مزبور نموده، مطلقاً تأثیری نمی بخشد و جاری نخواهد شد. و همچنین اگر خوانین و پادشاه متفق شوند و وکیل رعایا راضی نبود، ایضاً حکم آنها اگرچه مقرون به مصلحت بوده، جاری نخواهد شد، و اگر پادشاه و وکیل رعایا اراده در انتظام مهمی نمایند و خوانین قبول نکنند، مهم مزبور بدون تأثیر می ماند» (همان: ۲۹۸).

نوشته ی رضاقلی میرزا در این مورد اندک اختلافی با نوشته ی میرزا صالح دارد و آن این است که رضا قلی میرزا می نویسد: بعد از تصویب طرحی توسط مجلس عام، «آن مطلب نوشته می شود به کاتبان لاردها میرسد. ایشان اگر رد کردند می توانند وزراء از مصلحت لاردها قطع نظر کرده این مطلب را در مشورت عموم به پارلمند برده اگر عامه قبول کردند، لاردها قدرت ندارند که رد کنند» (رضاقلی میرزا، ۱۳۴۶: ۵۴۶-۵۴۷). اما همان گونه که گفته شد، بنا به نوشته ی میرزا صالح، در صورت رد طرحی توسط مجلس لاردها، آن طرح مسکوت می ماند. به طور کلی، «هر حکمی که در مشورتخانه صدور یابد، کالوحی المنزلست و احدی را یارای مخالفت آن نیست. پارلمنت می تواند در صورتی که ضرور باشد، مذهب را عوض کند، (چنانچه) سیصد و پنجاه سال قبل پراتستنت را اختیار نموده و همچنین در سایر موارد به شرح ایضاً» (شیرازی، همان: ۲۹۹). میرزا صالح درباره ی همکاری دستگاه سلطنت و مجلس عام و مجلس لاردها، نکته ای می آورد و می گوید: «دولت انگریز را مثل دستگاهی قیاس کرده اند، سه گوشه. در صورتی که هر سه گوشه منتظم بوده، امور دستگاه برقرار، و الا مختل می ماند. فرضاً پادشاه می تواند جدال با سایر قرال فرنگ نماید. لیکن اخراجات سپاه را کامن و یا وکیل رعایا حواله می کنند و در صورتی که آنها راضی به جدال نبوده، وجوه اخراجات جنگی را حواله نمی کنند و به آن سبب امور جنگ مختل می ماند» (شیرازی، همان: ۲۹۸ - ۲۹۹).

میرزا صالح شیرازی اطلاعاتی درباره ی انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی ارائه می دهد و می نویسد: «بلوای عامی در ولایت فرانسه برپا شده و از هر سو از پادشاه خود لوئیس شانزدهم ناراضی گشتند»، در نتیجه ی این شورش و قیام، مجلس تشکیل گردید و نمایندگان مجلس «قدرت و تسلط پادشاهی را تخفیف» دادند، به طوری که «نه قادر به جدال با سایر دول بوده و نه یارای صلح» و «بالجمله او را وجودی معطل انگاشته» اند. همچنین تمامی افرادی که از جانب پادشاه «به منصب و بزرگی مفتخر» شده بودند، از مناصبشان عزل شدند و حرف آن ها این است که «صاحب منصب و عزت، اشخاصی را سزاوار است که خود قابلیت و استعداد داشته، نه اینکه پادشاه هر بوالفضولی را بزرگی بخشد» (همان: ۲۵۲؛ ن.ک: سرابی، ۱۳۷۸: ۱۲، ۱۳، ۱۴). وی همچنین به نظام «جمهوری» در آمریکا «یونگی دنیا» اشاره می کند و با بیان این که مردم چهارصد نفر را به عنوان نمایندگان مجلس عام، و دویست نفر را به عنوان نمایندگان مجلس لردها انتخاب می کنند که «در هر امر از امور متعلقه به یونگی دنیا مشورت» نمایند، از منصب ریاست جمهوری نیز سخن به میان می آورد و می گوید: «یک نفر را مدت هفت سال سرکرده همه ششصد نفر و ولایت یونگی دنیا کرده که به جای پادشاهی به حکمرانی ولایت مزبور قیام نموده و بعد از هفت سال شخصی دیگر را به جای او معین می کنند» (شیرازی، همان: ۲۴۸-۲۴۹).

هر دو نظام سیاسی ایران و روسیه در دوره ی مورد بررسی، «سلطنت مستقل» بود، اما تفاوت های اساسی میان دو شیوه ی خود کامگی وجود داشت. تزار روسیه دارای آن نخوت و تکبر پادشاه ایران نبود و با ظاهری ساده و اکثر اوقات بدون محافظ در خیابان های شهر قدم می زد. میرزا محمد هادی علوی، مؤلف *دلیل السفر*، درباره ی پادشاه روسیه می نویسد: «با این همه دستگاه و اساس سلطنت به طریق سایر خلق لباس می پوشد که به هیچ وجه مغایرت ندارد. مگر نشانی که به گردن و سینه خود آویزان کرده که از آن شناخته می شود که پادشاه است ... بسیار بی ساخته و بی تکبر است و (چنانچه) در هر اوقات که در کوچه و راه و خانه ها به تنهایی گردش می نماید و به راه می رود، زنان و مردان به محض شناختن او تعظیم و تکریم کرده تعارف می نمایند. او هم دقیقه ای ایستاده، حال پرسى از آنها می نماید و تعارف می کند و به راه می رود»، و در ادامه می نویسد: «از این است که تمام خلق روش او را پرستش می نمایند و خدای ثانی خود می دانند» (علوی شیرازی، ۱۳۵۷: ۲۳۹-۲۴۰). این مسئله باعث حیرت ایرانی ها می شود و مؤلف می نویسد: «صاحبی ایلچی از دیدن او و این طریق بی ساختگی راه رفتن و شب هنگام بدون اطلاع خلق به خانه خود آمدن حیرت نمودند» (همان: ۲۳۳).

در روسیه اختیارات اجرایی پادشاه به هیئت وزیران تفویض گردیده بود. وزرای دولت عبارت بودند از: وزیر غربا (خارجه)، وزیر قشون، وزیر خانگی (دربار)، وزیر خزانه، وزیر داخله، وزیر کشتی های جنگی، وزیر توپخانه، که همگی از «سرکار پادشاه» موجب داشتند و به هیچ وجه «در امر یکدیگر دخل و تصرفی ندارند» و همه ی امور را بایستی به ملاحظه ی پادشاه برسانند (همان: ۱۶۲). همچنین، بر طبق قانون از جانب دولت مواجهی برای پادشاه و خاندان سلطنتی معین گردیده است که مبلغ معینی بوده و حق نداشته اند بیشتر از آن هزینه کنند. برادران و بستگان پادشاه، به غیر از مناصب نظامی، حق تصدی هیچ شغل دیگری را نداشته اند (همان: ۱۶۸).

مؤلف *دلیل السفراء* از بازدید محلی حرف به میان می آورد به اسم «مشورت خانه» که در آنجا هرگاه مسئله ای پیش بیاید، «دانشمندان و بزرگان» گرد هم می آیند و «از روی فکر و کتاب ها و اسباب ها آن امر را صورت می دهند» (همان: ۸۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲). وی در جایی دیگر از قانونی یاد می کند که توسط «یکترینه»، معروف به «خورشید کلاه» پادشاه روسیه نوشته شده است (همان: ۱۳۴)، و به مجمعی موسوم به «سنتور» اشاره می نماید که تعداد آن ها شش نفر و کار آن ها این بوده است که «هر امری و مرافعه به جهت هر کس واقع می شود نزد آنها رفته عریضه نوشته می سپارند. آن شش نفر مدتی طول داده به جوانب آن امر می رسند. بعد که حقیقت هر یک ثابت می شود، حکم نوشته به او می دهند و از آن قرار معمول می دارند» (همان: ۱۶۲).

مؤلف *سفرنامه خسرو میرزا*، با مشاهده ی وفاق و همدلی میان دولت و مردم در روسیه و انتظام امور کشور به دلیل این یگانگی، وضعیت آنجا را با ایران مقایسه می کند و به شکاف بین ملت و دولت در ایران اعتراف می نماید، وی می گوید: «ای دریغ که در مملکت ایران با وصف کمال قابلیت مملکت در پی دوام سلطنت در سلسله واحد نباشند و به این سبب پادشاه برعیت و رعیت به پادشاه دلگرم نشود و از ثمره این دلگرمی منظور پادشاه و رعیت بر مزید شوکت و دولت مقصور نگردد و از این منظور کلی امورات جزئی دیگر همگی مقتضی وفور استحکام دولت باشد، به تقدیم نرسد» (افشار، ۱۳۴۹: ۲۱۶). او در ادامه این عبارت را می افزاید: «بسیار تألم و تأسّف دست داد که چرا در ایران ... دولت رعیت خود را تربیت ننماید و رعیت بر ارادت دولت نیفزاید» (همان جا).

افشار، در توضیحی که درباره ی نظام حکومتی روسیه ارائه می کند، تصور اروپاییان را در تسلط «پادشاهان روس بر جان و مال رعیت» نادرست می داند و می گوید که پادشاه از طرف رعیت این «اذن و اجازت» را یافته است تا بدین طریق بتواند از «نفوس و اموال» آن ها

حمایت کند و این «اجازت» را که توسط رعیت به پادشاه اعطا گردیده است «هیچیک از پادشاهان فرنگ ندارند». پادشاه روسیه علی رغم داشتن آن همه اختیارات «کمتر اتفاق می افتد که بدون جهت مبین و گناهی ظاهر به سیاست خلق بپردازد»، به دلیل آن که برای کلیه امور «دیوانخانه و مشورت خانه» ایجاد کرده اند تا «کارگزاران دولت و ولایت، صدق و کذب» آن را بررسی کنند و «متفقاً باللفظ به امپراطور عرض کنند» و آن گاه امپراتور به اجرای آن حکم نماید (همان: ۲۹۶).

یکی از نکات مهمی که در *سفرنامه خسرو میرزا* به آن اشاره شده، پی بردن به اهمیت داشتن سفیر در دیگر کشورهاست. مؤلف می نویسد: «رعیت هر دولتی را در ولایت غربت حامی و سرپرستی هست الی رعایای دولت ایران»، و خسرو میرزا از صاحب منصبان روسی می خواهد که «حامی و مراقب» اتباع ایرانی باشند. روس ها تلاش نموده اند که به هیئت ایرانی، فواید داشتن سفیر در دیگر کشورها را گوشزد کنند. به عنوان مثال در مسئله ی جنگ با روسیه، گفته بودند «اگر شما را در پایتخت روس آدمی بود، صلح به جنگ بدل نمی شد و دولت را خسارت نمی رسید» و یا اگر سفیر به دیگر کشورها بفرستید، دولت از طریق آن ها می تواند «از اوضاع همه عالم مطلع» شود و «بر وفق آن آگاهی کار کند» (همان: ۳۶۰-۳۶۱).

مؤلف *مسیر طالبی* نظام حکومت دولت نمسا (اتریش) را مانند ایران و روس، سلطنتی معرفی می کند و می گوید: اگرچه «قانون این ولایت از هر باب مثل سایر ممالک فرنگستان» است، اما «رعیت و ملت مطلقاً در امر سلطنت مدخلیت» ندارند. حتی اجازه ی ورود «کتاب قوانین و کاغذ های اخبار سایر دول» را به این کشور نمی دهند؛ به دلیل آن که در این گونه کتاب ها و نشریات «بعضی فقرات در باب آزادی و غیره که دلالت بر کمی اختیار سلاطین می کند»، نوشته می شود و به همین دلیل دولتمردان «راضی نمی شوند که رعیت نمسا از این اوضاع استحضار بهم رسانند» (میرزا ابوطالب خان، ۱۳۶۳: ۲۱۲-۲۱۳).

ناصرالدین شاه قاجار در سفرنامه هایش علاقه ای نداشته است درباره ی نظام های سیاسی مدرن غرب سخنی به میان آورد و توضیحی مفصل درباره ی آن ها (همان گونه که درباره ی باغ وحش ها، طبیعت، مجالس رقص و... ارائه کرده است) بدهد. وی هنگام اشاره به ساختار دموکراتیک دولت سوئیس، در ذم آن می گوید: «دولت سوییس جمهوریست ... در حقیقت رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و هیچ شهری ندارند، مثل هرج و مرج چیزی است. هر وقت همگی در کاری جمع شده اتفاق بکنند آن کار مجری می شود، و الا فلا». وی

در نهایت برای آن که خوانندگان احتمالی سفرنامه از ویژگی های این نظام سیاسی اطلاع پیدا نکنند، می نویسد: «این سفرنامه گنجایش شرح قانونی حکمرانی و جزئیات دولت سوییسی را ندارد و بیش از این هم لازم نیست» (ناصرالدین شاه، ۱۳۷۷: ۲۶۵). انگار نه دموکراسی پارلمانی بلکه استبداد پروسی بیشتر به مذاق شاه سازگار بود. به همین دلیل درباره ی شیوه ی سربازگیری در پروس می گوید: «در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوله بار سربازی به دوش بسته توی کوچه می دوند و شیپور می زنند. چقدر خوب است که از طفولیت آنها را عادت به لشکری می دهند» (همان: ۷۵). البته در سفر سوم به فرنگستان، هنگام اشاره به نظم، ترتیب، آرامی و آسودگی مردم در ورشو، دلیل آن را وجود «قانون» می داند و می نویسد: «در هر مملکتی که قانون دارد اینطور است، هر مملکت که قانون ندارد هرج و مرج است، تمام مملکت قانون دارد، اینطور بی صدا و آرام است» (ناصرالدین شاه، ۱۳۷۸: ۱۸۹-۱۹۰).

در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا، در هنگام حضور وی در برلن، ویلهلم امپراتور پروس مورد سوء قصد قرار گرفت. ناصرالدین شاه با اشاره به ترورکننده می نویسد: «اینها از طبقه موسوم به سسیالیست دموکرات هستند که بر ضد قوانین و تسلط جدید اعلی حضرت امپراتور و پرنس بیزارمک هستند، چه در قانون مذهبی و چه در قانون دولتی» (ناصرالدین شاه، ۱۳۷۹: ۱۲۰-۱۲۱؛ ن.ک؛ ناصرالدین شاه قاجار، ۱۳۶۳: ۱۰۴). این اظهارات نشان می دهد که او از جریان های فکری تازه ای که در اروپا پیدا شده بود اطلاع داشت و عبارت اخیر گویای دقت و توجه او نسبت به نظر و فکر سوسیال دموکرات های آن روز اروپاست که می خواسته اند حکومت های استبدادی و امپراتوری های سنتی را به اصول جدید دولت مداری و طرز نظام تازه ی اقتصادی تبدیل کنند.

رضاقلی میرزا نیز توضیحاتی درباره ی نظام های سیاسی در غرب ارائه می دهد و راجع به حکومت سلطنت مشروطه در انگلستان می گوید: در چنین سیستمی «پادشاه را مطلق اختیاری در هیچ کار نیست». در نظام سلطنت مشروطه، پادشاه سلطنت می کرد نه حکومت، و از این حیث، به تعبیری که رضاقلی میرزا آورده است، «روز و شب» او به «سیر و تماشای باغات و عمارات» می گذشت. گاه می شد که پادشاه انگلستان با لباس مبدل «در کوچه و بازار» می گشت، بی آن که کسی او را بشناسد، با مردم اختلاط می کرد و «دو ماه دو ماه» به خانه نمی آمد (رضاقلی میرزا، ۱۳۴۶: ۴۷۹).

وی دولت انگلستان را «دولتی عام» که همگی در آن مشارکت دارند، معرفی می کند و می گوید: «سبب استقامت و کثرت مکت» آن ها «در اتفاق آراء و مشارکت عموم» است؛ و

بدیهی است که چون تمامی مردم در دولت شریک هستند، «هر یک صرفه و صلاح خود را از دست نخواهند داد و متصل درصدد خیرخواهی دولت خواهند بود» (همان: ۵۳۹). او یکی دیگر از خصوصیات برجسته‌ی جامعه‌ی انگلستان را شایسته سالاری می‌داند به گونه‌ای که «بزرگی در آن مملکت بحسب عقل و حسب است. نسبت نسبی در آنجا متروک است، هر کس عاقل باشد و در عقل به تجربه رسیده باشد شاید که وزیر اعظم شود» و بر عکس «پسر وزیر اعظم اگر کامل نباشد در سلک جهال منسلک خواهد بود» (همان: ۵۳۸).

محمّدعلی معین‌السلطنه، مؤلف *سفرنامه‌ی شیکاگو*، علاوه بر گزارش‌های مرتبی که به وزارت امور خارجه‌ی ایران می‌فرستاد، گاه به گاه، نامه‌هایی به قید «عرض محرمانه» برای امین‌السلطان نیز ارسال کرده است که در این نامه‌ها، آنچه را که از اصول حکومت و سیاست مدن در آمریکا می‌دیده، صادقانه گزارش داده و تقاضای در نظر گرفتن آن اصول و سیاست را در نظام حکومتی ایران می‌نموده است. او درباره‌ی حکومت جمهوری و ویژگی‌های آن می‌نویسد: «رئیس این مملکت با احدی نمی‌تواند خلوت کند و حرف از هیچ سفیری و وزیر به تنهایی نمی‌تواند بشنود» و تمام سفیران مجبور هستند که مطالب خود را به وزیر امور خارجه بگویند. «لقاب و منصب» در حکومت جمهوری وجود ندارد. هیچ کس نمی‌تواند به «مقصود و خیال شخص خود» کار کند و رئیس جمهور اجازه ندارد هیچ پیش‌کشی را قبول کند و اگر قبول کند، «از او مواخذه» می‌شود. اگر دوره‌ی ریاست جمهوری او تمام شود، مانند یک فرد عادی به زندگی خود ادامه می‌دهد، «چنانچه رئیس سابق هست و مانند آحاد مردم به کار مشغول است» (معین‌السلطنه، ۱۳۶۳: ۱۲۵).

تمام کارمندان و صاحب‌منصبان دولت «موجب بخور و نوکر» رعیت هستند و اگر خلاقی از آن‌ها روی دهد، «جماعت» آن‌ها را عزل می‌نمایند. طالب کار، هنر و آزادی هستند و هر کس خود را «مالک مملکت» می‌داند و «تمام مردم ینگی دنیا فرداً فرداً سلطان قادر مستقل هستند» (همان: ۱۲۰ و ۱۲۱). وی در ادامه «تحصیل علوم و دادن حریت پس از تربیت اطفال، و داشتن قانون» را شروط رهایی از شر دشمنان می‌داند و در مورد قانون می‌نویسد: «قانون مملکت و دولت چیزی است علیحده، کتاب خدا البته مقدس است و مخصوص امور مذهبی است و علم ماها کفایت به بواطن آن را ندارد». پس لازم است قانونی در کشور داشته باشیم، همچنان که دولت عثمانی، با وجود داشتن قرآن، نظام‌نامه هم دارند. حداقل اگر مانند اروپا «کد ناپلئون» نداشته باشیم، چرا مانند عثمانی‌ها «نظامنامه» نداشته باشیم؟ و در پایان خطاب به امین‌السلطان می‌گوید: «شما را به خدا حالا که زمام ایران به

کف کفایت جنابعالی است، فکری در این خصوصیات بکنید و اسلاف خود را نیکبخت بفرمایید. به حق شاه اولیا که عنقریب تمام خلق ایرانی فانی و مسخر اجنبی می شوند و اگر به این کارها شروع کنید بالله که از همه کار سودمندتر است و دشمن نمی تواند به قدر ذره ای رخنه در کار و بار ما بکند» (همان: ۱۲۳-۱۲۴).

مسعود میرزا ظل السلطان راه چاره‌ی تمام بدبختی های ایران را در داشتن «قانون» می داند و درباره‌ی اروپا می نویسد: «در این مملکت، شاه و گدا تماماً تکلیف خود را در این می بینند که فقط رعایت قانون را بکنند»، به همین دلیل است که «بی پادشاه، بی قاضی، بی مجتهد» فقط در پناه داشتن قانون به این «عزت و شادی و قدرت و جلال و مکت و خوشی و آزادی» زندگی می کنند و تقریباً هر فردی از این مملکت «به درجه عقل و قدرتش، یک پلیس است برای خودش و عامه» (ظل السلطان، ۱۳۶۸: ۱۵۳-۱۵۴ و ۱۰۶-۱۰۷/۳).

میرزا ابراهیم صحافباشی، هوشمندانه و شاید از روی تفنن، پرسه‌هایی جامعه‌کاوانه در شهرهای اروپا می زند و می کوشد با نگاهی به اوضاع اجتماعی آن ها به مقایسه ای ناگفته میان اخلاقیات حاکم بر آن ها و جامعه ی ایران دست زند. نویسنده به دلیل رنجشی که از وضعیت حاکم بر ایران دارد با دیدن اروپا از جنبه های مثبت آن جوامع به نیکی یاد می کند و می کوشد به قیاسی آگاهانه دست بزند. او در مقایسه ی میان دیدنی هایش در لندن و آگاهی هایش در باره ی ایران، می نویسد: «... این مردم قلباً پادشاه دوست هستند، اگرچه حق دارند. چرا نباشند؟ ... پادشاهی که یکنفر را بر دیگری ترجیح نداده باشد و آسایش و آزادی داده باشد البته دوست داشتنی است. مثل بعضی مملکتها که نیست که هر کس سرتیپ شد بتواند کربلائی تقی علاف را گاو سر بزند یا هر کس امیر شد بتواند مشهدی حسین بزاز را توی سری بزند که چرا بلند حرف زدی یا چرا مطالبه طلب خود نمودی. هرخانی و هر امیری محبس و چوب و فلک داشته باشد این جا در ادعا و گفت و گو ولیعهد با فلان رعیت یکسانست. حرف حق پسندیده است نه کلیجه ترمه لاکی آستر خز» (صحافباشی تهرانی، ۱۳۵۷: ۵۹).

نتیجه گیری

سفرنامه نویسی ایرانیان با حیرت آغاز شد و با حیرت مضاعف به پایان رسید. گزارش های باقی مانده از این مسافرت ها، به عنوان شاهدهی بر نخستین برخوردهای ایرانیان با نظام نهادهای جدید، شایان توجه و تأمل است. از نخستین نشانه های تمدن جدید که نظر ایرانیان را جلب کرد، نهادهای مدنی مدرن، نظام های سیاسی نوینی همچون «سلطنت مشروطه» و

«جمهوری» و مفاهیم سیاسی و اجتماعی جدیدی چون «قانون»، «آزادی»، «انتخابات»، «مجلس» و ... بود. آن‌ها در صدد مقایسه‌ی این نظام‌ها با نظام سیاسی موجود در ایران برآمدند. این افراد در برابر پیشرفت‌های دموکراتیک غرب دچار شگفتی شدند و جامعه‌ی خود را در قیاس با آن، عقب افتاده یافتند و حاصل مشاهدات و حیرت و سرگردانی خود از تمدن غرب را در قالب سفرنامه‌هایی به ایران انتقال دادند.

براساس این برداشت‌ها و توصیف‌ها، می‌توان تفاوت‌های زیادی میان نظام استبدادی سلطنتی مطلقه‌ی حاکم بر ایران عصر قاجار و ساختار دموکراتیک حاکم بر غرب مشاهده کرد. در ساختار سیاسی حاکم بر ایران، پادشاه در کشور قادر مطلق و دارای فره ایزدی بود. هر کسی اجازه‌ی ملاقات و درک حضور او را نداشت. او جانشین و سایه‌ی خداوند بر روی زمین تلقی می‌شد و اطاعت محض و بی‌چون و چرا از وی بر همگان واجب بود. در حالی که در نظام‌های سیاسی حاکم بر غرب یا اصلاً پادشاهی وجود نداشت، و یا اگر هم وجود داشت مشروعیت شبه ایزدی و آسمانی از او گرفته شده و قدرت وی توسط «قانون» به شدت محدود گردیده بود. مردم با «رأی دادن» در تعیین سرنوشت کشور دخیل بودند و از طریق نمایندگان خود در مجلس می‌توانستند هر یک از مقام‌های حکومتی را که از قانون تخطی کرده باشند، مورد بازخواست قرار دهند و حتی برکنار نمایند.

هر چند خوانندگان این سفرنامه‌ها در جامعه‌ی ایران بسیار معدود بودند و این آثار در بین مردم انتشار پیدا نمی‌کرد، ولی نقش برجسته‌ای در بسط و گسترش اندیشه‌ی تجددخواهی داشت و برخی از زمامداران از طریق همین کتاب‌ها با اروپا آشنا شده و در راه نوسازی کشور خود کوشیدند. به این ترتیب، این سفرنامه‌نویسان در آشنا ساختن ایرانیان با تمدن غرب و انتقال اندیشه تجدد به ایران جایگاه برجسته‌ای داشته‌اند.

کتابنامه

۱. اعتصام الملک، میرزا خانلر خان. ۱۳۵۱، *سفرنامه‌ی میرزا خانلرخان اعتصام الملک نایب اول وزارت امور خارجه*، به کوشش منوچهر محمودی، تهران، چاپخانه‌ی فردوسی.
۲. افشار، میرزا مصطفی. ۱۳۴۹، *سفرنامه‌ی خسرومیرزا به پطرزبورگ*، به کوشش محمد گلبن، تهران، کتابخانه‌ی مستوفی.
۳. ایلچی، ابوالحسن خان. ۱۳۶۴، *حیرت‌نامه: سفرنامه‌ی میرزا ابوالحسن خان ایلچی به لندن*، به کوشش حسن مرسل وند، چ ۱، تهران، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا.

۴. توکویل، آلکسی دو. ۱۳۸۳، تحلیل دموکراسی در آمریکا، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه ای، چ ۲، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. حاج سیاح. ۱۳۸۳، سفرنامه حاج سیاح به فرنگ، به کوشش علی دهباشی، چ ۴، تهران، انتشارات سخن.
۶. رضا قلی میرزا. ۱۳۴۶، سفرنامه رضا قلی میرزا نوه فتحعلیشاه: درباره احوال خود و عموها و برادرانش در ایران و اروپا، به کوشش اصغر فرمانفرمائی قاجار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۷. سرابی، حسین بن عبدالله. ۱۳۷۸، سفرنامه فرخ خان امین الدوله «مخزن الوقایع»، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی، ج ۲، ضمیمه پژوهش های ایرانشناسی به کوشش ایرج افشار و کریم اصفهانیان، ج ۱۱، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۸. شیرازی، میرزا صالح. ۱۳۶۴، مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی، تصحیح و توضیح از غلامحسین میرزا صالح، چ ۱، تهران، نشر تاریخ ایران.
۹. صحافباشی تهرانی، ابراهیم. ۱۳۵۷، سفرنامه ابراهیم صحافباشی تهرانی، به اهتمام محمد شیری، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۱۰. ظل السلطان، مسعود میرزا. ۱۳۶۸، خاطرات ظل السلطان، به اهتمام و تصحیح حسین خدیو جم، ج ۳، [بی جا]، اساطیر.
۱۱. علوی شیرازی، میرزا محمد هادی. ۱۳۵۷، دلیل السفراء: سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) به روسیه، به کوشش محمد گلبن، [بی جا]، مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
۱۲. فوران، جان. ۱۳۸۵، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹ شمسی تا انقلاب، ترجمه احمد تدین، چ ۵، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۳. کوزر، لوئیس و برنارد روزنبرگ. ۱۳۸۳، نظریه های بنیادی جامعه شناختی، ترجمه فرهنگ ارشاد، چ ۲، تهران، نشر نی.
۱۴. کیویستو، پیتر. ۱۳۸۳، اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چ ۳، تهران، نشر نی.
۱۵. لمبتون، آن. ۱۳۷۵، ایران عصر قاجار (ترجمه و گفتاری در باب ایران شناسی)، ترجمه سیمین فصیحی، مشهد، انتشارات جاودان خرد.
۱۶. مظفرالدین شاه قاجار. (بی تا)، سفرنامه مبارکه شاهنشاهی، بمبئی، چاپ سربی، شماره کتابشناسی ملی ۱۰۷۴۴.

۱۷. معین السلطنه، محمدعلی. ۱۳۶۳، سفرنامه شیکاگو: خاطرات حاج میرزا محمد علی معین السلطنه به اروپا و آمریکا، به کوشش همایون شهیدی، چ ۱، [بی جا]، انتشارات علمی.
۱۸. ملک پور، علی. ۱۳۸۱، تعارض فرهنگی دولت و مردم در ایران، چ ۱، تهران، انتشارات آزاداندیشان.
۱۹. میرزا ابوطالب خان. ۱۳۶۳، مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، به کوشش حسین خدیو جم، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۲۰. ناصرالدین شاه. ۱۳۷۹، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر دوم فرنگستان، به کوشش فاطمه قاضیها، چ ۱، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
۲۱. _____ . ۱۳۷۸، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضیها، چ ۳، کتاب اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران.
۲۲. ناصرالدین شاه قاجار. ۱۳۶۳، سفرنامه فرنگستان (سفر دوم)، به خط میرزارضا کلهر، مقدمه و فهرست از ایرج افشار، چ ۲، [بی جا]، انتشارات شرق.